

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Social

اجتماعی

داکتر عباس آزادیان



مهاجرت و پناهندگی

به ادامه گذشته

قسمت هشتم: جوانان و مهاجرت

نه آشنا نه همدمی

نه شانه ای ز دوستی که سر نهی بر آن دمی

نه شهر و باغ و رود و منظرش

نه خانه ها و کوچه ها، نه راه آشناست

نه این زبان گفتگو زبان دلپذیر ماست

سیاوش کسرای – هوای آفتاب

در هر زمانی انسان دست به مهاجرت بزند و یا وادار به مهاجرت بشود امکان موفقیت و امکان شکست را در مقابل خود دارد. اما یک امر مسلم است و آن اینکه در هر سنی دست به مهاجرت بزنید مسائل و مشکلات فراوانی در برابر خود دارید. هدف این نوشته شناختن آن بخش از موانع و مشکلات است که در مراحل مختلف سنی در برابر مهاجران قرار میگیرد و احتمالاً بعضی از دوره های سنی را برای مهاجرت دوره های دشوارتری میکند. بعضی میگویند جوانی بهترین سالهای مهاجرت است.

آمار نشان میدهد که بیشترین بیماریهای روحی و روانی در افرادی که در جوانی دست به مهاجرت میزنند بروز میکند چرا که هدف اصلی رشد در دوره جوانی، "هویت یابی" است؛ درک اینکه چه کسی هستیم و از کجا می آئیم و چه ارتباطی با جهان میخواستیم داشته باشیم. رسیدن به هویت یعنی آنچه فرا گرفته ایم - درباره خود، جهان، زندگی و آینده-

را یکپارچه کنیم و تصویری یگانه از خود به وجود بیاوریم. مهاجرت میتواند روند هویت یابی را به عقب بیندازد و یا آن را به هم بزند.

عوامل متعددی میتوانند نقش تعیین کننده ای بر روند مهاجرت جوانان داشته باشند و حاصل آنرا تغییر دهند. آیا مهاجرت به دلخواه بوده است یا به اجبار؟ آیا در مهاجرت جوان تنها است یا همراه خانواده؟ خانواده از چه امکانات مالی برخوردار است؟ روابط جوان با خانواده چگونه است؟ علاوه بر این عوامل متعدد دیگری نقشی عمیق بر چگونگی روند مهاجرت در سنین جوانی میگذارند. یک فرد جوان برای رشد و یافتن هویت احتیاج به محیطی دارد که با او همکاری کند، پشتیبانی مداوم و محکمی در اختیار او قرار دهد و در صورت لزوم نقش آرام کننده ای برای او به عهده بگیرد. چنین پشتیبانی محکمی ممکن است در مهاجرت در اختیار جوان قرار نداشته باشد.

در نظر داشته باشید که در سنین نوجوانی و جوانی فرد سعی میکند درک درست و منطقی از روابط بسیار پیچیده انسانی و اجتماعی پیدا کند و جایگاه خود را در جهان بیابد. از طرف دیگر جامعه و فرهنگ حاکم سعی میکند به اشکال گوناگون و با استفاده از نیروهای مختلف جوان را آنگونه که خود میخواهد و میطلبد بسازد. حالات روحی و روانی و رفتاری جوان شکل گرفته از محیطی است که در آن زندگی میکند و انعکاسی از این درگیری مداوم است. شکی نیست که افراد هم در کشاکش این تلاش و جستجو برای دست یابی به معنی و هویت، بر محیط خود تأثیر میگذارند.

همچنین باید در نظر داشت که جنبه های حاکم بر هر جامعه ای متفاوت است و خصوصیات خلقی مختلفی را مورد تأیید قرار میدهد. اریک اریکسون^۱ روانشناس برجسته آمریکایی بعد از جنگ جهانی دوم به بررسی جوامع بومی ساکن آمریکا پرداخت و مشاهدات خود را در رابطه با تفاوت های فرهنگی آن جوامع نشان داد. برای مثال او نشان داد که بر اساس نحوه زندگی، قبیله های مختلف رفتار های متفاوتی را مورد تأیید قرار میدهند و آن رفتار ها را به اشکال مختلف تشویق میکنند. تحقیقات او نشان داد در جامعه ای که به ماهیگیری مشغول است رفتار هایی مورد تشویق قرار میگیرند و تقویت میگردند با خصایص اخلاقی مورد تأیید قبیله ای که با شکار گاو میش روزگار میگذرانند، متفاوت میباشد. وقتی فردی در نوجوانی و جوانی از یک چهارچوب فرهنگی – مثلاً ایران – به چهارچوب دیگر فرهنگی – مثل یکی از کشورهای غربی- مهاجرت میکند مسائل متعددی برایش پیش می آید:

- ۱- ارزشهای حاکم بر جامعه جدید متفاوت میباشد.
- ۲- رفتار های مورد تشویق قرار گرفتن در این جوامع متفاوت میباشد.
- ۳- این جوامع به شکلهای خاص خود و البته متفاوت سعی میکنند آن رفتار های مورد قبول جامعه خود را در جوان رشد بدهند.

۴- جوان در برخورد با این تفاوت های ارزشی از یک طرف و رفتار های متفاوتی که در جامعه دیگر مورد تأیید قرار میگیرد دچار تشویق و گنجی و سرگردانی میشود.

وقتی جوانی در جریان مهاجرت وارد کشور جدید میشود باید با همه این مسائل دست و پنجه نرم کند و از طریق الگو برداری از افرادی که دور و بر او قرار دارند و نیز از طریق تجربه مستقل و مستقیم در جامعه، به نوعی استقلال شخصیتی دست یابد. این پروسه ای است پیچیده و دشواری فراوانی در سر راه جوان قرار میدهد. والدین، در صورتی که با مسائل و مشکلات مهاجرتی خود کنار آمده باشند، میتوانند نقش مهمی در رشد و استقلال شخصیتی جوانان خود بازی کنند. اجازه بدهید به بعضی از این مسائل بپردازیم.

^۱ Eric Erikson

الگو پذیری

چه عواملی میتوانند پروسه هویت یابی جوان را آسانتر کنند؟ اینکه فرهنگی بالغ و پیشرو، به خصوص متبلور شده در والدین، در اطراف جوان وجود داشته باشد تا بتواند در آن خود را شناسایی کند، و اینکه کودک بتواند هویت و شخصیت داشتن و معنی مند بودن زندگی را در پدر و مادر خود و سایر بزرگانی که اطراف او هستند ببیند راه آسانتر و مشخصتری برای هویت یابی در اختیار جوانان قرار میدهد. چنین الگویی همیشه موجود نیست و این مشکل نبود الگو در مهاجرت چندین برابر میباشد.

جوانی ۱۵ ساله به همراه مادرش پیش من آمد. مادرش میگفت که این جوان هیچ احترامی برای هیچ کس قائل نیست و خود را بالاتر و بزرگتر از همه میداند. هر اظهار نظری از طرف والدینش را به شدت رد میکند و تحقیر میکند. چرا؟ این پسر میگفت که پدر و مادرش که سه سال قبل وارد کانادا شده بودند درک چندانی از محیط اجتماعی کانادا و سیستم تحصیلی اینجا ندارند. البته حق با این پسر بود. والدین این خانواده، از روی ضرورت، آنچنان درگیر مسائل اولیه زندگی شده بودند که فرصتی برای یادگیری زبان انگلیسی و آشنایی با سیستم آموزشی کانادا نداشتند در صورتی که در ایران آنها به سیستم آموزشی تسلط کامل داشتند و نقش موثری در تحصیل پسرشان به عهده گرفته بودند. حاصل این عدم آگاهی والدین از یک طرف و آگاهی این نوجوان از طرف دیگر یک احساس منفی خود بزرگ بینی و غرور بیجا در این جوان بود که به تدریج حتی در مدرسه و در برخورد با معلمها خود را نشان میداد. او احساس میکرد کسی به اندازه او نمیفهمد و هیچ کس نمیتواند راهنمایش کند. شکی نیست که این فرد در جامعه با مقاومت شدیدی مواجه خواهد شد و علی رغم توان بالای هوشی و تحصیلی ممکن است فردی نا موفق بار بیاید. جامعه و محیط کاری در مقابل افراد خود بزرگ بین و خود شیفته مقاومت میکند و آنها را منزوی میکند. حتی کسانی که به دلایلی از امکانات بسیار خوب اجتماعی برخوردارند - مثل از طریق ارث و موقعیت عالی اجتماعی و یا از طریق روابط خانوادگی- علی رغم موفقیت شغلی و به خاطر شخصیت خود شیفته خود انسانهای مقبول به حساب نمی آیند در نهایت دچار انزوای شخصیتی میشوند.

دنباله روی

مشکل بزرگتر وقتی است که افراد به دلیل گنجی حاصل از برخورد دو فرهنگ نمیتواند هویتی مستقل و مشخصی بیابند و بین دو فرهنگ حالت سرگردان پیدا میکنند. این افراد ممکن است دچار دنباله روی بشوند. اگر خوش شانس باشند دنباله رو انسانهایی مثبت میشوند و راههایی منطقی رشد و تحصیل را می یابند و مشکل خاصی در زندگی آنها ایجاد نمیشود. در غیر این صورت ممکن است درگیر باندهای قاچاق و جنایت بشوند، و یا به طرف مواد مخدر و اعتیاد گرایش پیدا کنند، و یا اگر دچار دنباله روی هم نشوند حالت چوبی را پیدا میکند که در دریای طوفانی سرگردان است و به هر طرف که موج او را ببرد میرود یا اینکه در آب شناور است بدون اینکه جهتی در زندگی داشته باشد.

یکی از مراجعان من مرد جوان ۲۵ ساله ای است. در عرض سه سالی که او را میشناسم حداقل ۵ بار رشته تحصیلی خود را عوض کرده است. هر چند وقت یکبار به چیزی علاقه مند میشود و در ابتدا شور و شوق خاصی هم دارد که این بار حتماً موفق میشود ولی به سرعت علاقه خود را از دست میدهد. او میگوید که به دلایل مختلف این رشته جدید هم به درد او نمیخورد و برمیگردد به جمله همیشگی اش که: "نمیدانم از زندگی چه میخوام هنوز خودم و راهم را پیدا نکرده ام."

سرگردانی فوق الذکر میتواند به فاجعه ختم شود. اگر جوان نتواند خود را بیابد و هویتی خاص خود پیدا کند مانند ظرف خالی است که آماده پذیرش هر آنچه است که در اطراف اوست و میتواند به راحتی درگیر گروههایی شود که تنوری

حاضر و آماده ای در توضیح انسان و جهان دارند. گروه‌های تروریستی، گروه‌های فاشیستی و غیره بیشتر از جوانهایی استفاده میکنند که سرگردانند و در جستجوی یافتن خویش میباشند. از آنجایی که تئوریهای آنها ساده است، میتوانند چنین جوانانی را به راحتی جذب خود کنند. جذب گروه‌های جنایتکار و قاچاقچی شدن هم مشکلی است که افراد بیشتری را درگیر خود کرده است.

پسری ۱۶ ساله برای برخورد با اضطرابش نزد من آمد. بعد از چند جلسه، گفتگوی ما به برنامه های این فرد برای آینده اش کشیده شد. از لحاظ درسی خیلی موفق نبود و آینده شغلی خوبی را برای خود پیش بینی نمیکرد. مشغول کاری بود که چیزی بیشتر از حقوق حداقل را نصیبش نمیکرد. در یکی از بحثها مطرح کرد که چند تا از بچه هایی که دور و برش هستند به او پیشنهاد کرده اند که دست به فروش مواد مخدر بزنند. میگفت در عرض ۲-۳ ساعت کار میتواند چندین برابر حقوق یک هفته کارش را به دست بیاورد. طبیعتاً توجه جامعه به ظاهر فرد و موفقیت را در نوع ماشینی که او سوار میشود و یا در بزرگی خانه او دیدن، و ارزش دادن به فرد بر اساس تواناییهای مادی او ممکن است فرد را به راحتی جذب کارهای خلاف بکند. نبود الگوهای راهنما از یک طرف و وجود افرادی که جوان را به دنباله روی خود تشویق میکنند میتواند نتایج فاجعه باری داشته باشد.

نیاز به استقلال

جنبه دیگری که در این مرحله از زندگی اهمیت می یابد و در ارتباط مستقیم با جستجوی هویت است، نیاز تدریجی به استقلال بیشتر جوان از خانواده میباشد. همانگونه که در دو سالگی و با افزایش توان راه رفتن، کودک از مادر دورتر میشود و به کاوش در محیط میپردازد، در جوانی هم در جستجوی هویت، به کاوشی دوباره در محیط دست میزند. ناتوانی در مستقل شدن، میتواند به وابستگی شدید فرد به خانواده منجر میشود. ایجاد استقلال در جوان تا حد زیادی بستگی به احساس اطمینان و آرامش در والدین و به آمادگی والدین در جدا شدن از جوان دارد. در صورت عدم آمادگی، والدین میتوانند روند استقلال طلبی و شخصیت یابی جوان را مختل کنند.

متأسفانه مهاجرت برای والدین دوره ای پر از التهاب و تنش میباشد. والدین احساس آرامش نمیکنند. آنها به جامعه ای پا گذارده اند که امکانات و محدودیتهای آن را نمیشناسند، قوانین گفته و نا گفته این جامعه برای آنها شناخته شده نیست و به توانایی خود اعتماد ندارند. این بی اعتمادی در رابطه بین والدین و جوان هم تأثیر میگذارد. والدین میخواهند کودک خود را همیشه در پیش چشم داشته باشند و مواظب او باشند تا دست از پا خطا نکند و به راه انحرافی نرود. از طرف دیگر این والدین احتیاج دارند که جوان خود را در نزدیکی خود داشته باشند زیرا از توان زیادی برای حل مسائل خود در جامعه جدید برخوردار نیستند و احتیاج به کمک جوان برای حل مشکلات خود، مسائلی مثل ترجمه کردن و غیره دارند.

این برخوردها مانع استقلال جوان شده و هویت یابی او را به تأخیر می اندازد. جوانی که هویتی رشد نا یافته دارد به راحتی میتواند دنباله رو افرادی شود که در سر راهش قرار میگیرند.

خانمی ۴۰ ساله برای درمان اضطراب و حمله های عصبی اش نزد من آمد. از طریق دارو و گفتار درمانی به درمان او اقدام شد. وقتی به بررسی روابط خانوادگی او پرداختیم گفت که پسر ۱۷ ساله اش هم به شدت مضطرب است. خواستم که پسر او را هم به شکل مجزا ببینم و دیدم. بررسی من نشان داد که پسر هم از بیماری مشابهی رنج میبرد ولی ریشه اضطراب او در رفتارهای مادرش بود. این خانم نمیتوانست دوری فرزندش را از خود تحمل کند. همیشه انتظار داشت بدترین حوادث برای پسرش اتفاق بیفتد. حاصل این بود که یا اجازه نمیداد پسرش تنها به جایی برود و یا اینکه اگر مجبور میشد چنین اجازه ای بدهد از او میخواست هر نیم ساعت به خانه تلفن کند. در طی زمان اضطراب مادر به

پسر هم انتقال یافته بود و او به فردی ترسو و کم تحرک و خانه نشین بدل شده بود. با کاهش تدریجی میزان اضطرابش، این خانم موافقت کرد که استقلال بیشتری به پسرش بدهد و او را کمتر کنترل کند. بعد از یک سال کار درمانی، پسر به جایی رسید که توانست مسئولیت یک سفر تفریحی یک هفته ای را به تنهایی به عهده بگیرد.

نیاز به راهنما

انتظار جامعه و جوانان از والدین این است که آنها "راهنمای" زندگی جوانان خود باشند. اما مهاجرت چهارچوبهای آشنا و روشهای به ظاهر منطقی زندگی را به هم میریزد. به هم ریختن چهارچوبهای آشنا، توانایی راهنمایی کردن جوانان را از والدین میگیرد. نظم و ترتیب جهان و قوانین حاکم بر روابط انسانها در نظر والدین تغییر کرده است. در موارد بسیاری والدین بیش از اندازه گیج و مرعوبند که بتوانند نقش راهنما را به عهده بگیرند و یا با موفقیت از عهده آن برآیند. حتی اصرار والدین که در خانه قوانین آنها - یعنی قوانین قدیم - حاکم خواهد بود و هر چه آنها بگویند همان میشود به نوعی مقاومت دفاعی در برابر این احساس ناتوانی است که آنها در محیط بیرون از خانه احساس میکنند. از این طریق آنها میخواهند احساس کاذب کنترل داشتن را دوباره به دست بیاورند. و البته شکی نیست که این نوع روش دفاعی نا آگاهانه تنها تناقضهای جوانان را بیشتر نموده و آنها را از والدین دورتر میکند.

همانگونه که اشاره کردم واکنش منفی جوانان به مشکلات مهاجرت، ناتوانی در کسب استقلال، مشکل در یافتن هویت خود و راه درست زندگی، میتواند به شکل بیماریهای روحی و یا مشکلات رفتاری بروز کند. عصبانیت و خشم واکنشی شایع میباشد. این خشم حتی میتواند به شکل بروز مشکلات قانونی خود را نشان دهد. جوانی ۱۹ ساله را دیدم که دستگیر شده بود و به حکم دادگاه اجازه نداشت از خانه خارج شود. به حکم قاضی باید برای درمان به روانپزشک مراجعه میکرد. به خاطر مسأله زبان و فرهنگ نزد من آمد. میگفت پدر و مادرش سالیان پیش از هم جدا شدند. به دلیل اینکه مادرش همیشه مست بود و نمیتوانست نقشی در زندگی خانوادگی داشته باشد این پسر جوان با پدرش زندگی میکرد ولی ارتباط خود را با مادر حفظ کرده بود. میگفت اولین بار که دچار مشکل شد به دلیل درگیری با دوست پسر جدید مادرش بود. جوان از آن مرد خیلی بدش می آمد. میگفت که آن مرد به اعتیاد مادرش دامن میزد. او با همکاری چند دوست خود به تهدید مرد پرداخت. حاصل، دستگیری او بود. از آن پس بیشتر به طرف خشونت کشیده شد و خود به مصرف مواد مخدر رو آورد که منجر به دستگیری مجدد او شد. وقتی جوان توان روبرو شدن منطقی با مسائل را ندارد میتواند با خشم و عصیان با مسائل برخورد کند و موقعیت آینده خود را به خطر بیندازد.

همچنین ممکن است جوانان دچار اضطراب، افسردگی و سایر بیماریهای روحی شوند که به تلاش آنها برای هدفمندی و هویت یابی ضربه اساسی بزند.

به چهارچوبی که ذکر کردم، اگر تأثیر تحریک کننده و جذاب تلویزیون در کشورهای غربی، تصاویر زیبای فیلمها و جنبه های تبلیغی آنها، و الگویی که جوانان کشورهای غربی ارائه میکنند را اضافه کنیم تصویر کاملتری به دست می آوریم از عواملی که منجر به مشکلات و درگیریهای جوانان میشود. اگر والدین در برخورد با جنبه های فرهنگی غرب دچار تناقض دائم هستند و بعضی جنبه ها را میپذیرند و در مواجهه با بعضی جنبه ها مقاومت میکنند و در مقابل بعضی جنبه های دیگر گیج و سرگردانند و نمیدانند چکار کنند؛ جوانان به سرعت این ارزشها و فرهنگ را میپذیرند و درونی میکنند. جوانان از متفاوت بودن و منزوی شدن متنفرند. آنها از زبان و رفتار و لباس لهجه دار فراریند. جوانان میخواهند احساس تعلق کنند. ما تا چه حد توان داریم که نقش خود را به عنوان راهنما ایفا کنیم و راهنمای جوانان خود در این مسیر پر پیچ و خم باشیم، امری است بسیار مهم و قابل توجه.

وظایف والدین

نقش والدین در برخورد با مسائل و مشکلاتی که در مقابل جوانان است فوق العاده مهم می‌باشد. والدین می‌توانند در هدایت جوانان خود نقش کلیدی بازی کنند به شرطی که:

- ۱- وظیفه این مرحله از رشد جوان - یعنی هویت یابی و به استقلال رسیدن- را درک کنند.
- ۲- بتوانند فضای کافی به جوان بدهند تا او بتواند در آن فضا امکان بلوغ فکری و رشد بیابد.
- ۳- از تحمیل عقاید خود به جوانان اجتناب کنند.
- ۴- حضوری فعال در زندگی جوانان داشته باشند. این حضور فعال در درجه اول به شکل الگوی خوب بودن است.
- ۵- خوب بودن در مهاجرت یعنی تلاشی بی حد برای یادگیری ملزومات جامعه جدید و زبان جدید و برنامه داشتن برای زندگی.

۶- باید ترس و اضطراب خود را از جدا شدن جوانان به آنها منتقل نکنیم تا آنها بتوانند بدون ترس و نگرانی مفرط به استقبال زندگی در جامعه جدید بروند و در مقابل شکستهای احتمالی تسلیم نشوند.

به یاد داشته باشید که اگر در یک سالگی کودک را به طور مداوم از زمین افتادن بترسانیم او ممکن است هیچگاه راه رفتن را نیاموزد. اگر در جوانی فرد را از استقلال بترسانیم او هیچگاه هویت شخصی خود را نخواهد یافت.

توجه داشته باشیم که اگر خود تا پاسی از شب بیداریم و حشیش میکشیم و مشروب میخوریم و تا پاسی از روز در خوابیم نمیتوانیم انتظار داشته باشیم جوانان ما انسانهای فعال و کاوشگری باشند.

مادری از دروغ گفتن پسرش، دیر آمدن او، مسؤول نبودنش و استفاده این پسر از مواد مخدر شکایت میکرد. بررسی دقیقتر نشان داد که خود این مادر که از کمکهای دولتی استفاده میکند آن پول را در قمارخانه های شهر میبازد، خود تا ساعت ۳-۴ صبح در خانه نیست و سعی میکند علت دیر آمدن خود را با دروغ برای پسر جانش توضیح بدهد. تأکید اصلی من در درمان این امر بود که با الگویی که این مادر در مقابل جانش قرار داده بود دشوار میتوانست از پسرش انتقاد کند. او در درجه اول نیاز داشت تغییر را از خود شروع کند.

و نیز به خاطر داشته باشیم که اگر هویت ما محدود به پول در آوردن، لذت بردن از خوشیهای زودگذر است و از ادبیات و هنر و موسیقی و شعر و توجه به مسائل مهم زندگی و محیط زیست و جهان و هر آنچه معنوی است غافلیم نمیتوانیم انتظار داشته باشیم جوانانمان انسانهایی با مسؤولیت اجتماعی بار بیایند.

اگر جوانان خود را بسیار محدود کنیم نمیتوانیم از آنها انتظار داشته باشیم که با دیدی باز و آینده نگر به استقبال جهان بروند.

اجازه بدهید این بحث را با نامه های دو تن از خوانندگان تمام کنم. این نامه ها انعکاس تجربه بعضی از مهاجران ایرانی می‌باشد. دوستی از اتاوا- کانادا نوشته است:

" به نظر من مهاجرت برای هر کس بسته به سن، فرهنگ، و شرایط اجتماعی عواقب متفاوتی دارد. من خودم حدود ۳ سال هست که به یکی از بهترین کشورهای جهان برای مهاجرت اومدم، ولی اون قدری که فکر میکردم اینجا برایم خوب خواهد بود هرگز نبود. از کودکی تا قبل از دبیرستان بهترین زمان برای مهاجرت هست چرا که فرد کاملاً با محیط تطبیق پیدا خواهد کرد، بعد از دبیرستان تا میان سالی بدترین سن برای مهاجرت هست چرا که فردی مثل من وسط زمین و آسمون می مونه هم اینجایی میشه و هم اونجایی می مونه و این باعث سرگردانی میشه، در سنین بالا هم که با وجود سختی که براشون هست ولی فرهنگشون رو به سختی حفظ میکنن و لااقل دچار سر در گمی نیستن." و خواننده ای دیگر از فلوریدا نظراتی منطقی در رابطه با جوانان و مهاجرت مطرح میکند:

" فکر می کنم شخصیت و موقعیت اجتماعی افراد نقش مهمی در زندگی در هجرت دارد. همه در جستجوی چیزی فراتر از آنچه داشته اند، هستند که این ۱۰۰٪ اشتباه است. پس توصیه می کنم قبل از مهاجرت برای آینده برنامه ریزی کنید و چیزی به اسم آزادی و اینجور چیزها رو بهانه نکنید. اگر در ایران زندگی سخت و دشواری داشته اید دلیلی برای بهتر شدنش در غربت وجود ندارد. سخت کاری و زبان دوم و فرهنگ جدیدی که معمولا ایرانی ها به سختی آن را قبول می کنند قرار نیست زندگی رو زیباتر کند. بچه های متولد این جا مثل همان بچه های خوب و حرف شنوی ایرانی نیستند. حق و حقوقی دارند و بهشون کاملا واقف هستند و انگلیسی یا هر زبون دومی را که حرف می زنند بهتر از شما بلدند. قبل از مهاجرت فکر کنید نه بعد از مهاجرت ..."

به طور خلاصه: نوجوانی و جوانی مرحله ای است بسیار دشوار برای مهاجرت. مسائل روحی و روانی و فیزیکی که جوان در برابر آن قرار دارد بسیار پیچیده اند. مسأله اصلی این مرحله تکامل شخصیت "جستجوی هویت" است. مهاجرت و تناقضهای دو فرهنگ میتواند روند "هویت یابی" را مختل کند. هر جامعه ای سعی میکند انسانها را در چهارچوبهای اقتصادی - اجتماعی و سیاسی - فرهنگی خود شکل بدهد. از آنجایی که ارزشهای حاکم بر جوامع و چهارچوبهای فوق متفاوتند، رفتارهایی نیز که در جوامع مختلف مورد تشویق قرار میگیرند، متفاوتند. این تفاوتهای ارزشی، جوانی را که درگیر شناختن خود و به دنبال جایگاه خود در جهان است دچار گیجی میکنند. مهاجرت این پیچیدگیها و گیجیها را چندین برابر میکند و امکان به بیراهه رفتن شور و شوق جوانی را بسیار میکند. روشن بینی والدین و تلاش آنها برای ارائه الگوهای رفتاری مناسب میتواند امکان گذار موفقیت آمیز از این مرحله رشد را در اختیار جوانان قرار دهد. متأسفانه چنین الگوهای رفتاری و چنان روشن بینی کمیاب است.

ادامه دارد